(شعرای گمنام) ادیب اهری تبریزی

ذکائی بیضائی

سالها پیش که باقتضای مشغلهء اداری غالبا بشهرستانها و گاهی بقصبات و دهات‏ مسافرتهائی میکردم و در هر نقطه سالی و ماهی و هفته‏ای میماندم در ضمن حشر و آمیزش با ارباب دانش و مصاحبت با اصحاب ذوق و ادب در هر محل گاهی بآثاری برمیخوردم و یا طردا الباب اشعاری میشنیدم که قابل ذکر و ضبط بنظر میرسید ولی از گویندهء شعر و صاحب اثر کسی را اطلاع کافی نبود و یا جز معدودی از مردم محل کسی آنها را نمیشناخت‏ بعبارة اخری نه ناقل را از صاحب اثر خبری بود و نه دیگر مردم را از آن خبر اثری و از آنجا که خوب میدانستم برای یک اثر خوب بوجود آوردن و یا یک شعر قابل توجه داشتن‏ چه مایه رنج باید برد و چه پایه غصه باید خورد(بخلاف سلیقهء آنان که شعر را بازیچهء دست افرادی بی‏مایه تصور کرده الفاظی ناموزون و عاری از معنی و مشحون از اصطلاحات‏ خنک و مهوع بر بافته آنانرا شعر میدانند).

دریغم آمد که آنگونه آثار را نادیده گرفته و در مقام تحقیق کافی از احوال‏ صاحبانش برنیامده و آنها را بجامعهء ادب‏دوست معرفی نکنم و اما دریغ که نه آنمسافرتها را امکان ادامه ماند و نه آن مقدار از نتائج تحقیقی را که بدست آمده و آثاری که فراهم‏ گشته بود نشر و اشاعه‏اش مقدور گشت.

و اینک موجب بسی مسرت و تشکر است که نویسندهء جلیل جناب آقای دکتر وحیدنیا مدیر فاضل مجلهء وحید زید توفیقه که عنایتی خاص بادب و ادبیات اصیل فارسی‏ و محبتی مخصوص بصاحبان ذوق و قریحهء ادبی دارند از بنده خواسته‏اند که آن نوشته‏ها را در اختیارشان گذارم تا تحت عنوان شعرای گمنام بتدریج در مجلهء جامع و مفید خویش‏ درج فرمایند امرش را اطاعت کردم و ماحصل سالها تحقیقات و تجسس خویش را تقدیمش‏ نمودم امید است مورد پسند ارباب ادب که درین سطور با چهره‏های تازه‏ای در عالم شعر و ادب مواجه خواهند شد قرار گیرد و ما توفیقی و توفیقه الا باللّه الموفق المعین.آذرماه 1345

وقتی در قصبهء فرمهین مرکز بلوک فراهان و مشگ‏آباد و دولاخور از توابع‏ شهرستان اراک(سلطان‏آباد)بسر میبردم در قریهء شاه‏آباد نزدیک فرمهین با مرد مطلعی بنام عزیز اله هوشیدری آشنا شدم او ذوق وافری بشعر و ادب داشت و خط نستعلیق را بسیار خوب مینوشت.در ضمن مصاحبت و معاشرت با او اطلاع یافتم که مردی شاعر و دانشمند از مردم آذربایجان اخیرا در آن قریه بسر میبرده و هم آنجا مرده است تجسس و تحقیق از احوالش اطلاعات ذیل و آثار آتی را فراهم نمود.

میرزا موسی مجرد متخلص بادیب و معروف بادیب اهری فرزند کربلائی حیدر در سال یکهزار و دویست و چهل و یک شمسی در قصبهء اهراز توابع تبریز بدنیا آمد سواد فارسی و مقدمات عربی را در مولد خویش فرا گرفت و سپس در شهر تبریز بتکمیل و تحصیل‏ علوم ادبیه از منطق و معانی و بیان پرداخته مقدمه‏ای از حکمت الهی نیز بیاموخت و بعد بطهران و خراسان مسافرت کرد و در هریک از این دو نقطه مدتی بکار تدریس عربی و تعلیم‏ خط پرداخت سپس بهمدان رفت و دوازده سال در یک مدرسهء ملی آنجا بتدریس ادبیات و تعلیم خط اشتغال ورزید در اواخر ایام خویش(سال 1304 شمسی)باراک مسافرت نمود و از آنجا بفراهان رفت و چون دیگر پیر شده بود در قربهء شاه‏آباد مقیم گشت و بکار تعلیم اطفال‏ پرداخت و سرانجام در اسفندماه 1307 شمسی در قریهء مزبور فوت کرد و همانجا مدفون‏ گردید میرزا موسی در عمر خو متأهل نشد و ازینرو وی را میرزا موسی مجرد مینامیدند شعرش خوب بود و خط نسخ و نستعلیق و شکسته را بسیار خوب مینوشت نمونه‏های خطش در شاه‏آباد ملاحظه شد و اینک اثری از وی.

غزل

دلبر دلدار من ماه است گوئی نیست هست‏ در میان شاهدان شاه است گوئی نیست هست‏ گفتمش آیا تو هم در مهر مانند منی‏ گفت کز دل سوی دل راه است گوئی نیست هست‏ باد عنبر بیز و دانم طرهء مشکین تو در ره باد سحرگاه است گوئی نیست هست‏ گر تو را هر دم بعیش و نوش و شادی بگذرد همدم من ناله و آه است گوئی نیست هست‏ من دگر از توبهء عشق تو کردم توبه‏ها ورد من استغفر اللّه گوئی نیست هست‏ دوست‏تر دارم ز جان خویش ایجانان تو را ز آنچه گفتم ایزد آگاه است گوئی نیست هست‏ تر صحبت گوی ای دلدار من با ناکسان‏ این ادیب تو نکوخواه است گوئی نیست هست